

انقلاب ایران؛ چشم‌اندازی ده‌ساله^۱

جان. ال. اسپوزیتو / ترجمه نوره قیصری*

چکیده

ارزیابی دوران ده‌ساله اول انقلاب اسلامی با نگاهی از بیرون، هدف این مقاله است. به این منظور از مباحثی چون پیدایی تشیع و ادبیات سیاسی آن در ایران، تضاد دین و دولت و مظاهر آن از صفویه تا حکومت پهلوی، سیاست‌های عرف‌گرای نوین حکومت پهلوی و تأثیر آن بر سیاسی شدن مذهب، پیدایی ایدئولوژی انقلابی مذهبی بر اثر عرضه تفسیرهای نوین از اسلام، چگونگی شکل‌گیری نهضت اسلامی علیه حکومت شاه، عوامل و شرایط فرایند انقلاب اسلامی، تأسیس حکومت سیاسی جدید و جناح‌بندی‌های درون آن، فعالیت‌های ضد انقلاب، سیاست‌گذاری برای تغییر شرایط داخلی و صدور انقلاب به خارج براساس نمونه انقلاب اسلامی، بیداری و نضج نهضت اسلامی و رشد اسلام‌خواهی در جهان اسلام و واکنش حکومت‌های سنت‌گرا در برابر آن، جنگ عراق علیه ایران و حوادث بعد از خاتمه جنگ و... بحث شده است.

از آن‌جا که این مقاله بازتاب نگاه تحلیلی‌گری خارجی به مسئله انقلاب اسلامی ایران است، خالی از ایراد نیست و انتقاداتی بر آن وارد است، لیکن لحاظ کردن آن در این مجموعه صرفاً به علت نشان دادن اهمیت این موضوع در سطح جهانی و بین‌المللی است، نه تأیید آرا و دیدگاه‌های نویسنده.

* عضو هیئت علمی گروه اندیشه سیاسی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

در فوریه ۱۹۷۹، جهان از وقوع نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب در ایران آگاه شد؛ انقلابی که حکومتی اسلامی را جای‌گزین سلسله پادشاهی هوادار غرب کرد. از آن‌جا که پی‌بردن به اهمیت این انقلاب و تأثیر جهانی و داخلی آن، نیازمند دست‌یابی به اطلاعاتی درباره پیشینه تاریخی سیاست در تاریخ، به‌ویژه در جامعه ایران است و این آگاهی، ما را به درک بهتر ایدئولوژی انقلابی، رهبری، نهادها و سیاست‌های آن رهنمون خواهد کرد، بنابراین بحث را ابتدا از تاریخ تشیع در ایران آغاز می‌کنیم.

تشیع در تاریخ ایران

شیعه، از قرن شانزدهم، مذهب رسمی ایران بوده است. در نگاهی انتقادی، معتقدات، رهبری و نهادهای شیعه نقش مهمی در سیاست ایران داشته و اسلام شیعی از آغاز با سیاست آمیخته بوده، چنان‌که می‌توان گفت تاریخ و معتقدات شیعه زیربنای ایدئولوژی انقلابی مدرن را تشکیل داده است. اما در طول تاریخ اسلام و در جهان تحت تسلط سنی‌ها، شیعه همواره در اقلیت بوده و اغلب چهره‌ای غیرقانونی و مظلوم داشته است. شکل‌گیری نخستین اجتماعات شیعه - مذهبی که امروزه تقریباً ۱۵ درصد از جمعیت دنیای اسلام را شامل می‌شود - به قرون اولیه اسلامی بازمی‌گردد. تقسیم امت اسلامی به دو نحلۀ سنی و شیعه بر سر موضوع رهبری و جانشینی [بعد از پیامبر] اتفاق افتاد. برخلاف نظر اهل سنت مبنی بر این‌که پیامبر برای خودش جانشینی تعیین کرده و اصحابش را برای گزینش جانشین یا خلیفه به حال خود گذاشته است، شیعه معتقد است که [حضرت] محمد[ص]، در واقع [حضرت] علی[ع] را به جانشینی خود تعیین کرد و او می‌بایست خلیفه [مسلمانان] می‌شد. به این دلیل است که شیعه «حزب» یا پیروان [حضرت] علی[ع] معتقد است، رهبر سیاسی - مذهبی امت اسلامی (امام معصوم) همواره می‌باید از خاندان پیامبر باشد. با وجود این، در طول تاریخ اسلام، خلافت سنی شکل متداول حکومت بوده است تا امامت شیعی. در تاریخ جهان تحت سلطۀ اهل سنت، برخی از شیعیان به‌منظور مقابله با حکومت خلفای اموی و عباسی، دست به تشکیل گروه‌هایی زدند، [اما چون اقدامات آن‌ها بی‌نتیجه بود] اغلب با اکراه به حکومت حاکمان سنی تن دادند. آرمان‌های شیعه به خاطر زندگی تحت خلافت سنیان از یک‌سو و غیبت و اختفای امام از سوی دیگر، تحقق نیافته بود. در اولین مرحله از تاریخ، تشیع به دلیل اختلاف بر سر جانشینان مشروع [حضرت] علی[ع]، به

چندین فرقه تقسیم شد. شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) - که اجتماع مسلط شیعه در اسلام و ایران است - خطی از ائمه دوازده‌گانه را به رسمیت می‌شناسد. اعتقاد شیعه بر این است که امام دوازدهم [عج] در ۸۴۷ م / ۲۲۶ هـ. ش به نام [حضرت] مهدی یا راهنمای مسیحایی، از نظرها غایب شده است و پیروانش منتظر ظهور اویند تا به استبداد و فساد پایان دهد و حکومت عدل را برپای کند.

در شرایط انتظار برای ظهور [امام] مهدی [عج]، هم حاکمان دنیوی (پادشاهان) و هم رهبران مذهبی (علمای یا دانشمندان مذهبی) مدعی برعهده داشتن نقش نمایندگی امام غایب و حق هدایت امت در طول غیبت ایشان هستند. برخلاف علمای اهل سنت، علمای شیعه، هیچ‌گاه مشروعیت مذهبی حاکم دنیایی را به رسمیت نشناخته‌اند، گرچه در عمل [تاجار بودند] واقعیت حکومت آن‌ها را بپذیرند. بنابراین، زمانی که شاه اسماعیل صفوی، مؤسس سلسله صفوی (۱۷۴۲-۵۰۱ م / ۱۱۲۱-۹۸۰ هـ. ش) شیعه را مذهب رسمی امپراتوری اسلامی [ایران] اعلام کرد و مدعی نیابت امام شد، شیعیان با اکراه به پذیرش سلطنت او، که خود آن را «سایه خدا بر روی زمین» می‌نامید، تن داده، مشاغل دولتی را پذیرفتند. در همان زمان، علمای جایگاه خود را در مقام رهبران مذهبی جامعه شیعه، تثبیت کردند. اگرچه آن‌ها، مدعی داشتن علم غیب امام [معصوم] نبودند، اما بر این نکته تأکید داشتند که می‌بایست تا ظهور [حضرت] مهدی، در مقام حافظان و مفسران (مجتهدان) مذهب و مراجع زنده تقلید انجام وظیفه کنند.

از آن زمان به بعد رابطه علمای و حکومت، به مقدار زیاد تابع شرایط سیاسی و اجتماعی بود. معمولاً اقتدار و رهبری آن‌ها، نسبت به اقتدار پادشاهان ایران، در سطحی پایین‌تر قرار داشت و در واقع به وسیله آن‌ها محدود می‌شد. برخی اوقات، آن‌ها به نقش خود در صیانت از مذهب در مقابل تعدیات حکومت اشاره می‌کردند. گاه نیز علمای تحت تأثیر تسلط شاهان قدرتمند صفوی، همکاری با آن‌ها را در مقام مشاوران و اداره‌کنندگان حکومت می‌پذیرفتند. به هر صورت، ضعف حاکمیت سلسله قاجار (۱۹۲۵-۱۷۹۴ م / ۱۳۰۴-۱۱۷۳ هـ. ش) موجب شد علمای دوباره استقلال و نقش مخالف خود را به‌مثابه حافظان مذهب و بازدارندگان فزون‌خواهی‌های حکومت، به‌دست آورند. در طی قرون نوزدهم و بیستم، علمای، به تهدید استقلال ایران از طریق فروش امتیازات تجاری به قدرت‌های استعماری اروپا (نظیر نهضت تنباکو از ۱۸۹۱-۹۲ م ۷۱-۱۲۷۰ هـ. ش)، اعتراض کردند. بعد از آن، آن‌ها به‌منظور محدود نمودن استبداد سلطنتی و

تقاضا برای ایجاد اصلاحات مشروطه (نظیر انقلاب مشروطیت، ۱۱-۱۹۰۵ م / ۱۲۹۰-۱۲۸۴ هـ . ش) به بازاری‌ها (بازرگانان و صنعتگران) و اصلاحگران مدرن (روشنفکران و ملی‌گراهای غیردینی) پیوستند.

موضوعاتی نظیر تسلط خارجی، حفظ استقلال و هویت ملی، مشروطه‌خواهی و جایگاه قانون اسلامی در حکومت، طی حکومت پهلوی (و بعد از انقلاب) دوباره مطرح گردید و الگوی اتحاد مذهبی، به‌ویژه مسجد و بازار، تحت لوای اسلام در اواخر دهه ۱۹۷۰ م / ۱۳۵۰ هـ . ش با انقلاب «اسلامی» ایران احیا شد. با وجود این، روحانیت در مقایسه با اعتراض تنباکو و شورش مشروطیت، در انقلاب ۱۹۷۹ م / ۱۳۵۸ هـ . ش، صرفاً نقش یاری‌دهنده نداشت، بلکه مسلط و حاکم بود.

ایران مدرن

تاریخ ایران مدرن، تحت سلطه سلسله پهلوی (۷۰-۱۹۲۵ م / ۱۳۵۸-۱۳۰۴ هـ . ش)، یا عبارت دیگر تحت حاکمیت رضاشاه پهلوی (۴۱-۱۹۲۵ م / ۱۳۲۰-۱۳۰۴ هـ . ش) و پسرش محمدرضا شاه (۷۹-۱۹۴۱ م / ۱۳۵۸-۱۳۲۰ هـ . ش) شکل گرفت. در اواخر دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ رضاشاه، تحت تأثیر هم‌قطار معاصرش در ترکیه، «مصطفی کمال (آتاترک)»، بر نوسازی و ایجاد حکومت مرکزی قدرتمندی که بر ارتش و دیوان‌سالاری مدرن مبتنی باشد، توجه کرد.

پادشاهی رضاشاه، با اعمال سیاست‌هایی چون «تخته فاپوکردن» عشایر شورشی، مرکزیت دادن به ارتش و قوه قضایی، تأسیس بانک ملی و آماده‌سازی زیرساخت‌های مدرن ایران، وحدت ملی را نشانه گرفت. اگرچه رضاشاه، تظاهر به اسلام می‌کرد و در سال‌های نخست سلطنتش، از حمایت رهبران مذهبی برخوردار بود، اما برخی از سیاست‌های ترقی‌خواهانه او نظیر قرارداد زرتشتی‌گری در کنار اسلام به‌مثابه مذهب رسمی، انتخاب نام (پهلوی) و نمادهای ماقبل اسلام (شیر و خورشید) و از همه مهم‌تر، پذیرش اصلاحات قانونی و آموزشی مطابق با سبک و شیوه غربی، بسیاری از علما را ناراضی کرد. همچنین آن‌ها بخش زیادی از توان و امکانات خود را با اشغال شدن جایگاهشان توسط محاکم عرفی، وکلا، قضات، دفاتر اسناد رسمی و آموزگاران، از کف دادند. علما و طبقات سنتی، به‌ویژه از قانون متحدالشکل شدن لباس‌ها و اجبار مردان در پوشیدن لباس فرنگی، ممنوعیت روحانیت از پوشیدن لباس

روحانیت (۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ه. ش)، غیرقانونی اعلام‌کردن حجاب برای زنان (۱۹۳۵ م / ۱۳۱۴ ه. ش)، و کنترل و تصرف موقوفات توسط حکومت (۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ه. ش) ناراضی بودند.

با وجود آن‌که بسیاری از این اصلاحات برای طبقات بالا و متوسط مناسب و سودمند بود، ولی شکاف فرهنگی بین شهروندان هوادار غرب و اکثریت جامعه ایران را افزایش داد.

اگرچه حکومت محمدرضا شاه ظاهراً در ۱۹۴۱ م / ۱۳۲۰ ه. ش، یعنی زمانی که انگلستان، او را به جای پدرش بر تخت سلطنت نشانند، آغاز شد اما شروع واقعی حکومت او به پس از بازگشت وی از تبعید برمی‌گردد؛ زیرا از آن زمان به بعد بود که محمدرضا شاه با کمک دولت‌های غربی (به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و انگلستان) و شرکت‌های چندملیتی پایه‌های قدرت خویش را تحکیم نمود. وابستگی فزاینده شاه به غرب و اتکایش به حمایت ارتش و نیروی پلیس آموزش‌دیده در غرب و اسرائیل، او را به تحقق برنامه بلندپروازانه نوسازی به سبک غربی ترغیب کرد. اجرای این برنامه که «انقلاب سفید» (۱۹۶۳-۷۷ م / ۱۳۵۶-۱۳۴۴ ه. ش) نام گرفت، با اِعمال سیاست سرکوب برای کنترل مخالفت، همراه شد، به این معنا که شاه برای سرکوب مخالفت ملی‌گرایان آزادی‌خواه و مارکسیست‌ها - همانند دهه ۱۹۷۰ - به سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و پلیس مخفی‌اش (ساواک) که زیر نظر موساد (اسرائیل) آموزش‌دیده بود، متوسل شد.

محمدرضا شاه نیز مانند پدرش، در ابتدا از حمایت علما برخوردار بود؛ زیرا بسیاری از آن‌ها، در سال‌های اولیه حکومت او، به خاطر این‌که سلطنت را حامی خود در مقابله با دین‌ستیزی افسارگسیخته و تهدید کمونیسم می‌دانستند، غیرسیاسی باقی ماندند و اگرچه تا دهه ۱۹۷۰ به مخالفت مؤثر با حکومت نپرداختند، اما همان انتقادات اولیه آن‌ها از زیاده‌روی‌های حکومت، موجب شد دستگاه امنیتی حکومت، در دهه ۱۹۶۰، آن‌ها را به‌مثابه نهادی مذهبی، هدف حمله قرار دهد.

سیاست‌های پهلوی، کنترل دولت را به نحو فزاینده‌ای به حوزه‌هایی که سابق بر این در اختیار علما بود، گسترش داد. اصلاحات حکومت در آموزش و پرورش، امور قضایی و موقوفات مذهبی در دهه ۱۹۳۰، با اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۶۰ دنبال شد و این امر، دارایی، درآمد و قدرت علما را بیشتر محدود کرد. از این گذشته، علما به‌مثابه طبقه‌ای که منزلت و قدرتشان

مدت‌های مدید از طریق پیوند با نخبگان سیاسی تقویت شده بود، از دو شاخه شدن نظام آموزشی و جامعه ایران به خاطر تفاوت اساسی در نگرش و هویت موجود میان نخبگان و روشنفکران غیردینی از یک سو و روحانیان مذهبی از دیگر سو، رنج می‌بردند. همچنان‌که قدرت در دستان شاه و نخبگان غرب‌گرا و غیردینی متمرکزتر می‌شد، روابط دولت - علما به آهستگی رو به وخامت گذاشت و طبقه مذهبی که با طبقه تجار سنتی (بازار) اتحاد طبیعی داشت، با مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توده‌ای (populist) خود را درگیر کرد.

در اوایل دهه ۱۹۶۰، آیت‌الله روح‌الله خمینی [ره] در مقام سخنگوی اصلی ضدحکومتی در میان اقلیت رو به رشد علمایی مطرح شد که برنامه‌نوسازی شاه (به‌ویژه اصلاحات ارضی و حق انتخاب زنان) و روابط نزدیک ایران با ایالات متحده، اسرائیل و شرکت‌های چندملیتی را به مثابه تهدیدی برای اسلام و زندگی مسلمانان ایران و استقلال ملی تلقی می‌کردند. [امام] خمینی مخالفت سازش‌ناپذیر خود را با استبداد و نفوذ یا حاکمیت نیروهای بیگانه، از منبر خودش در قم شروع کرد. وی ایالات متحده را به منزله «دشمن اسلام» در همه سیاست‌هایش محکوم نمود. به نظر ایشان «ماهیت» این دشمن مخصوصاً در حمایتش از اسرائیل و نفوذش در ایران آشکار می‌شد. در سال ۱۹۶۳ م / ۱۳۴۲ ه. ش، رویارویی‌ها در قم (بیمست‌ودوم مارس / دوم فروردین) و مشهد (سوم ژوئن / سیزدهم خرداد) به بازداشت [امام] خمینی در چهارم ژوئن / چهاردهم خرداد (مصادف با دهم محرم، سالگشت شهادت امام حسین [ع]) منجر شد. پس از آن، تظاهرات و شورش‌های توده‌ای به رهبری علما در شهرهای بزرگ آغاز گردید و حکومت به طرز بی‌رحمانه‌ای همه آن‌ها را سرکوب کرد. [امام] خمینی از زندان آزاد شد، ولی پس از آزادی، دوباره علیه حکومت به سخنرانی پرداخت. زمانی که پارلمان ایران، قانون مصونیت قضایی (Capitulation) اتباع امریکا را تصویب کرد و چند روز بعد از آن، ایران وامی به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار از امریکا دریافت نمود، [امام] خمینی در این باره چنین گفت:

«[دولت] ایران استقلال ما را فروخت، ما را جزو دول مستعمره حساب کرد، ملت مسلمان ایران را پست‌تر از وحشی‌ها در دنیا معرفی کرد... اگر نفوذ روحانیین باشد نمی‌گذارد این ملت اسیر انگلیس بک وقت باشد، اسیر امریکا یک وقت باشد. اگر نفوذ روحانیین باشد، نمی‌گذارد که اسرائیل قبضه کند اقتصاد ایران را، نمی‌گذارد که کالاها را اسرائیل در ایران بدون گمرک فروخته بشود!... ما زیر چکمه امریکا برویم

چون ملت ضعیفی هستیم؟! چون دلار نداریم؟! آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر. شوروی از هر دو بدتر... اما امروز سروکار ما با امریکاست» (صحیفه نور، ۱/ ۱۴۲-۱۴۰؛ ۱۹۹-۱۹۸).

[امام] خمینی در ۱۹۶۴ به ترکیه تبعید شد. در ۱۹۶۵ به عراق و از آن‌جا در ۱۹۷۸ به فرانسه عزیمت کرد. وی در تبعید، به تدریس، نوشتن (حکومت اسلامی) و سخنرانی علیه شاه ادامه داد و سیاست‌های «ضد اسلامی» شاه را محکوم کرد. امنیت در تبعید، [امام] خمینی را قادر نمود تا منتقدی صریح و سازش‌ناپذیر باقی بماند و سرانجام به صورت نماد اصلی مبارزه علیه شاه درآمد. او در یکی از جلسات بحث خود در عراق، به‌طور خلاصه دیدگاهش را دربارهٔ اسلام و نقش روحانیت به این شرح بیان کرده بود:

«اسلام برنامهٔ زندگی دارد. اسلام برنامهٔ حکومت دارد. اسلام قریب پانصد سال تقریباً یا بیشتر حکومت کرده است. اسلام از قبل از تولد انسان شالودهٔ حیات فردی را ریخته است. تا آن وقت که در عائله زندگی می‌کند شالودهٔ اجتماع عائله‌ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است. تا آن وقت که در تعلیم وارد می‌شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دول و سایر ملل هست، تمام این‌ها تکلیف دارد در شرع مطهر... سیاست دارد، اسلام. ادارهٔ مملکتی دارد، اسلام. ممالک بزرگ را اداره می‌کند، اسلام... مسجد، مرکز سیاست اسلام بوده است... مطالب مربوط به جنگ‌ها، مربوط به سیاست مُدن، این‌ها همه در مسجد درست می‌شده است، شالوده‌اش در مسجد ریخته می‌شده است» (همان، ۱۹۹-۱۹۸).

مخالفت علیه شاه، در طول دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت و طیف گسترده‌ای از جامعهٔ ایران را دربرگرفت، از جمله نویسندگان، شعرا، روزنامه‌نگاران، استادان و دانشجویان دانشگاه، مارکسیست‌ها و آزادی‌خواهان ملی‌گرا، روشنفکران غیردینی، سنت‌گراها و تجدیدگرایان اسلامی که دل‌مشغولی‌های مشترک همهٔ آن‌ها، فقدان مشارکت سیاسی، از بین رفتن استقلال ملی و نبود هویت فرهنگی مذهبی در جامعه‌ای بود که به‌طور فزاینده‌ای رو به سمت غربی شدن می‌رفت. روحانیت به‌وسیله روشنفکران اسلام‌گرا و روشنفکران غیردینی که پیامشان به‌ویژه در میان اندیشه‌گران سیاسی و دانشجویان نفوذ داشت، جذب شد. «جلال آل‌احمد»، یکی از اعضای

سابق حزب (کمونیست) توده، دربارهٔ خطرات علاقه افراطی ایران به غرب هشدار داد. اعتقاد اولیهٔ او به برنامهٔ نوسازی ایران، در انتقاد شدید و ستیزه‌جویانه‌اش از آن‌چه او «غرب‌زدگی» می‌نامید، به اوج رسید:

«غرب‌زدگی می‌گویم همچون وبازدگی... دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوسانند؟ از درون، پوستهٔ سالم برجاست اما فقط پوست است. عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده... و اکنون در لوی این پرچم ما شبیه به فومی از خود بیگانه‌ایم. در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان، و خطرناک‌تر از همه در فرهنگمان. فرنگی‌مآب می‌پروریم و فرنگی‌مآب راه‌حل هر مشکلی را می‌جویم» (آل‌احمد، ۷۸ و ۲۱).

«دکتر علی شریعتی»، روشنفکر تحصیل‌کردهٔ دانشگاه سوربن، نمایندهٔ نسل جدیدی از اندیشه‌گران معتقد به مذهب بود که دیدگاه‌های اصلاح‌گرایانه‌اش ترکیبی از ضد امپریالیسم جهان سومی، زبان علمی - اجتماعی غربی و شیعه‌گرایی ایرانی به منظور خلق ایدئولوژی انقلاب اسلامی برای اصلاح ساختار سیاسی - اجتماعی بود. وی نیز در بیانات و نوشته‌های خود «غرب‌زدگی» را محکوم می‌کرد:

«بیباید رفقا اروپا را رها کنیم، بیباید به تقلید نهوع آور از اروپا خانمه دهیم، بیباید به اروپایی پشت‌پازنیم که همواره از انسانیت صحبت می‌کند، اما موجودات انسانی را در هر کجا که می‌یابد، درهم می‌کوبد.»

تفسیر «شریعتی» از اسلام، نگرش سوسیالیست‌های جهان سومی چون «چه‌گوارا» و «فرانتس فانون» را دربرمی‌گرفت. همانند الهیون رهایی‌بخش، «شریعتی» از کسانی که مذاهب سنتی را طرد می‌کردند، متمایز بود. در عوض، او بر شکست امپریالیسم غربی که لازمهٔ احیای هویت فرهنگ مذهبی اسلامی و ایرانی بود، تأکید داشت. زیربنای دیدگاه انقلابی او «یگانگی هویت ملی» و «عدالت اجتماعی» بود و تنها، نهضت متعهد به این برنامه می‌توانست به شکستن سیطرهٔ امپریالیسم جهانی، شامل شرکت‌های چندملیتی و امپریالیسم فرهنگی، نژادپرستی، استثمار طبقاتی، مظلومیت طبقاتی، تبعیض طبقاتی و غرب‌زدگی امید داشته باشد.

افکار و نگرش «جلال آل‌احمد»، «علی شریعتی» و «مهدی بازرگان» (مهندس، سیاست‌مدار و متفکر تجددگرای اسلامی)، نسلی از دانشجویان و روشنفکران را که از طبقات سنتی و متوسط

مدرن برآمده بودند، تحت تأثیر قرار داد. بسیاری از آن‌ها تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های غیردینی بودند و شامل دانشمندان، مهندسان و سایر متخصصان می‌شدند. اغلب آن‌ها در مناطق شهری می‌زیستند، گرچه بسیاری برای تحصیلات عالی و استخدام، از دهکده‌ها، روستاها و مناطق روستایی به شهرها مهاجرت کرده بودند. این دانشجویان و متخصصان با گرایش اسلامی بعدها در مبارزه علیه شاه، به جمع روحانیان، طلاب و بازاری‌ها پیوستند.

در اواسط دههٔ ۱۹۷۰، اوضاع سیاسی ایران به نحو غم‌انگیزی به وخامت گرایید. سیاست‌های سرکوب‌گرانهٔ شاه؛ روشنفکران، ملی‌گرایان آزادی‌خواه، مارکسیست‌ها، روحانیان، تاجران و زمین‌داران را تحت تأثیر قرار داد و این، عامل مشترکی را برای ایجاد نوعی نهضت مخالفت‌گسترده پدید آورد. اسلام شیعی ثابت کرد که ماندنی‌ترین ابزار ریشه‌دار بومی برای بسیج یک نهضت توده‌ای مؤثر است و قادر است مفهوم هویت و تاریخ؛ نمادها و ارزش‌های مشترک را برای رهبری قدرتمند مذهبی - سیاسی و مراکز سازمانی نهضت فراهم آورد. اسلام شیعی همچنین چارچوبی ایدئولوژیک عرضه کرد و از طریق آن به نهضت مظلوم و محروم مخالفت با هر نوع طاغوت، معنا و مشروعیت بخشید، به نحوی که گروه‌های متنوعی توانستند به آن بپیوندند و در آن فعالیت کنند. روحانیانی چون «آیت‌الله خمینی» [ره] «مطهری»، «طالقانی» و «بهشتی» در کنار ایدئولوگ‌های غیرروحانی نظیر «بازرگان» و «شریعتی»، ایدئولوژی‌های انقلابی و اصلاح‌گرایانه را بسط دادند. تحت تأثیر نوشته‌های سنی مذهب‌ان فعال اسلامی چون «حسن البنا» و «سید قطب» از جمعیت اخوان المسلمین مصر، «محمد اقبال» و «مولانا ابوالعلی مودودی» از جماعت اسلامی پاکستان؛ مخالفان ایرانی، تاریخ و معتقدات شیعه را مطابق اوضاع و احوال خودشان بازتفسیر کردند. در نتیجه، ایدئولوژی انقلابی ایران، به نحو بارزی ایرانی و شیعی بود. شهادت وارث برحق [حضرت] علی [ع] و فرزندش [امام] حسین [ع] توسط خلیفهٔ «غاصب» سنی - یزید - در کربلا در سال ۶۸۰ م / ۶۹ ه. ش، انگاره‌ای برای انقلاب ایران به‌شمار می‌رفت.

این رخداد فراتاریخی، [خمیرمایه] داستان و نمادهای مقدس ظلم و عسیان، مصیبت و شهادت و جنگ عادلانه (جهاد) علیه نیروهای استبداد و بی‌عدالتی اجتماعی را فراهم کرد. سربازان سرور نیکان (امام] حسین [ع]، سلطان مبارزه، بر ضد نیروهای شیطانی رقیب - شاه - هدایت شدند. در این میان، رهبری مذهبی، پاک و مقدس باقی ماند که نه با حکومت همکاری

کرد و نه حکومت موفق شد او را به سکوت وادار کند. البته این واقعیتی است که شماری از روحانیون کاریزماتیک، چون [امام] «خمینی» (ره)، «طالقانی» و «بهاء‌الدین محلاتی» به خاطر موضع مخالفشان در دوره حکومت شاه دچار تنگناهایی شدند. «برخورد محاکم سلطنتی با روحانیت، تقریباً شامل گستره کاملی از اذیت و آزار و مانع تراشی اداری تا زندان، تبعید و حتی اعدام می‌شد». اما حکومت در تحدید قدرت روحانیون که روز به روز از طریق مساجد به نفودشان افزوده می‌شد، در مقایسه با خفه کردن صدای رهبران مخالفان غیردینی، کمتر موفق بود. به اصلاح‌گران غیرروحانی نظیر «شریعتی» و «بازرگان» عنایت بسیاری می‌شد، به‌ویژه از سوی نسل جوان از خودبیگانه شده و شدیداً ستیزه‌جو. نظام مسجد - علما، شبکه‌ای از مراکز ملی برای برقراری ارتباط و فعالیت‌های سیاسی و نیز گنجینه‌ای از رهبری توده‌ها را فراهم می‌کرد.

سال ۱۹۷۸ م / ۱۳۵۷ ه. ش، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌رود. روشنفکران سیاسی، علما، دانشجویان و تجار به خاطر واکنش حکومت به اعتراضات سیاسی از اواخر ۱۹۷۷ تا سپتامبر ۱۹۷۸، به هیجان آمدند، اگرچه بسیاری از تظاهرات صلح‌آمیز بود. راه‌پیمایی‌های اعتراض‌آمیز و اعتصابات به مجرد برخورد پلیس و ارتش با تظاهرکنندگان به خشونت انجامید و در این میان بسیاری کشته و مجروح شدند. به محض این‌که محورهای اصلی جنبش (نهضت) یعنی علما، تجار و دانشجویان، بازارها و دانشگاه‌ها را تعطیل کردند، مساجد علاوه بر محلی برای عبادت، به مکانی برای برپایی مراسم سیاسی و بسیج عمومی تبدیل شدند. در نیمه اول ۱۹۷۸ م / ۱۳۵۷ ه. ش، تظاهرات در تبریز، یزد و قم با تیراندازی نیروهای حکومتی به روی مردم معترض، به خشونت گرایید. معترضان در عوض به نمادهای حکومت پهلوی و دولت «غربی» او؛ مجسمه‌های شاه، مشروب‌فروشی‌ها، سینماها و مهمان‌سراهای مجلل حمله بردند. جمعیت خشمگینانه فریاد می‌کشید: «مرگ بر شاه»، «نابود باد امریکا»، «حسین سرور ماست، خمینی رهبر ماست». در سپتامبر ۱۹۷۹ / شهریور ۱۳۵۷ ه. ش، آشوب‌ها در تهران به اوج خود رسید. در هفتم سپتامبر / شانزدهم شهریور، جمعیتی بالغ بر ۵۰۰۰۰۰ نفر از تظاهرکنندگان به تحمیل قوانین غربی اعتراض کردند. در هشتم سپتامبر / هفدهم شهریور (جمعه سیاه)، ۷۵۰۰۰ نفر از تظاهرکنندگان، نشستی در میدان ژاله ترتیب دادند. سربازان، تانک‌ها و هلکوپترهای جنگی که امریکا به میزان زیاد در اختیار شاه قرار داده بود، به

جمعیت حمله کردند.

جمعه سیاه که گروه مخالفان را وحدت بخشید و بخش‌های مختلف مردم را تحت لوای اسلام بسیج کرد، به‌مثابه نقطه عطفی در تاریخ انقلاب باقی ماند. کارگران حرفه‌ای و یقه سفیدها و یقه آبی‌ها به علما، طلاب، روشنفکران، دانشجویان، بازاری‌ها و شهرنشینان فقیر پیوستند. نمادها، شعارها و ایدئولوژی اسلامی و زیربنای مسجد - روحانیت، هسته انقلاب را شکل داد. میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها سرازیر شده، فریاد می‌کشیدند: «الله اکبر». آوردگاه اسلام سنتی می‌گرید. مذهبی و غیرمذهبی، مبارز دینی و غیردینی، سنت‌گرا و تجددخواه، به نماز جمعه رفتند و تحت لوای اسلام به تظاهرات پرداختند و تصاویر [امام] خمینی (ره) و «شریعی» را با خود حمل کردند. زنانی که پوشش غربی داشتند و از شیوه‌های زندگی غربی بهره می‌بردند به خواهران سنتی خود در پوشیدن چادر به عنوان نماد اعتراض، پیوستند. همه مردم اعم از روستایی و شهری، طبقات سنتی و مدرن و کارگران یقه سفید و یقه آبی از اعتصابات حمایت کردند و در اواخر اکتبر / مهر، دامنه آن؛ فروشگاه‌ها، مدارس، ادارات دولتی، مناطق نفت‌خیز و پالایشگاه‌ها را دربرگرفت.

در ماه دسامبر / آذر، در طی ماه محرم، گروه‌های مذهبی به راه‌پیمایی اعتراض‌آمیزی دست زدند. در تهران در مراسم عزاداری روز عاشورا حدود دو میلیون نفر در خیابان‌های پایتخت راه‌پیمایی کردند و خواهان سقوط شاه، بازگشت [امام] خمینی (ره) و برقراری حکومت اسلامی شدند. شاه فرومانده که به حمایت امریکا مطمئن نبود و دیگر توان اداره کشور را نداشت، در شانزدهم ژانویه ۱۹۷۹ / بیست‌وششم دی ماه ۱۳۵۷، کشور را ترک کرد. در اول فوریه ۱۹۷۹ / دوازدهم بهمن ۱۳۵۷، آیت‌الله خمینی با یک فروند هواپیمای جت اجاره شده از فرانسه، در حالی که تعدادی از یاران و خبرنگاران رسانه‌های غربی نیز وی را همراهی می‌کردند، به ایران آمدند و میلیون‌ها ایرانی مشتاق در فرودگاه تهران از ایشان استقبال کردند.

از پادشاهی تا جمهوری اسلامی

به‌رغم نابسامانی‌هایی که ملازم تمام انقلابات است، جمهوری اسلامی، در دوره‌ای نسبتاً کوتاه شکل گرفت و اهداف دوگانه‌اش را پی‌گیری کرد؛ نهادینه کردن انقلاب در داخل و صدور آن در خارج. در ۱۹۸۱ م / ۱۳۶۰، جمهوری اسلامی نهادینه شد و روحانیون مبارز به‌طور کامل

حکومت را در اختیار خود گرفتند. حکومت جدید، از منظر احیای گرانه، بر مبنای مقیاس‌هایی به پاک‌سازی جامعه فاسد پرداخت. قماربازی و مشروب‌خواری ممنوع اعلام گردید، باشگاه‌های شبانه و مشروب‌فروشی‌ها تعطیل شدند و برای مواردی چون فحشا، قاچاق مواد مخدر و دیگر اشکال فساد، تنبیهات سختی در نظر گرفته شد. مساجد و رسانه‌های گروهی، برای تبلیغ ایدئولوژی اسلامی به کار گرفته شدند و از همه مهم‌تر، تغییرات اساسی سازمانی صورت گرفت. در همه‌پرسی مارس ۱۹۷۹ / فروردین ۱۳۵۸، نظام شاهنشاهی ایران به جمهوری اسلامی تغییر یافت و مجلسی از خیرگان که روحانیت آن را هدایت می‌کرد، پیش‌نویس قانون اساسی جدید را تهیه نمود که در همه‌پرسی عمومی به تصویب رسید.

قانون اساسی که بر مبنای برداشت [امام] خمینی [ره] از حکومت اسلامی، تدوین شده بود، حکومت مستقیم روحانی با رهبری ایشان را بنیان گذاشت. در حالی که در قانون اساسی نظریه حاکمیت مردمی پذیرفته شده بود، با وجود این، اصل حکومت فقیه (ولایت فقیه) حفظ و تصریح شد که فقیه را می‌بایست شورای نگهبان که مرکب از حقوق‌دانان مسلمان است، یاری کند.

[امام] خمینی نظریه ولایت فقیه خود را سال‌ها پیش در جلسات بحث و نیز در خلال نوشته‌هایش طرح کرده بود. مبنای آموزه شیعه بر این اصل قرار دارد که در زمان غیبت حاکم عادل یا امام غایب [عج]، جامعه مسلمان می‌بایست با قانون اسلام و شریعت اداره شود.

[امام] خمینی [ره] با پذیرش ضرورت این که حاکم مسلمان واقعی می‌بایست با «جامعیت علمی، عدالت و منش اخلاقی»^۱ اش شناخته شود، معتقد بود که فقهای مسلمان به جای این که صرفاً مشاور حاکم باشند، می‌بایست مستقیماً حکومت کنند، زیرا آن‌ها در مقام صاحب‌نظران شریعت، آمادگی بیشتری برای تضمین حکومت بر مبنای قانون اسلام دارند. [امام] خمینی [ره] بر آن بود که حاکمیت فقیه، همان چیزی است که پیامبر اسلام اعمال می‌کرد. فقیه همان اقتدار (Authority) را دارد، اگرچه منزلتش در حد منزلت حضرت رسول نیست. او می‌تواند همانند ایشان، امور حکومت را اداره و نظارت کند. چنین حکومتی ممکن است به وسیله جمعی از فقها یا حتی یک فقیه اعمال شود.

قانون اساسی، [امام] خمینی [ره] را فقیه نامیده و بعد از وفات ایشان، اداره امور را به جانشین واجد شرایط یا به شورایی مرکب از ۳ تا ۵ نفر فقیه واگذار کرده است،^۲ چنان که بعد از رحلت

امام خمینی [ره] در چهارم ژوئن / چهاردهم خرداد، رئیس‌جمهور [آیت‌الله سید] علی حسینی خامنه‌ای در مقام فقیه به جانشینی ایشان انتخاب شد. [ولی] فقیه با آخرین مرتبه اقتدار، رهبر اصلی سیاسی مذهبی کشور است. او آخرین مرجع تفسیرکننده قانون اسلامی به‌شمار می‌رود. همچنین انتصاب اعضای شورای نگهبان، تعیین سران قوه قضاییه، ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نظارت بر رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر^۳ و مجلس برعهده اوست. هم‌رهبران تجددگرایی نظیر «مهدی بازرگان» و «ابوالحسن بنی‌صدر» و هم شخصیت‌هایی چون «شریعتمداری»، مخالف پذیرش نظام مبتنی بر فقیه بودند. اما اکثریت روحانیان در مجلس خبرگان [قانون اساسی] از نظام مبتنی بر ولایت فقیه حمایت کردند. تعداد معدودی هم که ترس داشتند این نهاد به دیکتاتوری منجر شود، به‌وسیله اکثریتی که معتقد بودند ولایت فقیه مانع دیکتاتوری است، مجاب شدند. یکی از آن‌ها در این باره چنین گفت: «فقیه همانند پیامبر، برای مردم رحمت، محبت و عدالت می‌آورد، نه دیکتاتوری». سرانجام اکثریت اعضای مجلس با نظر امام خمینی [ره] موافقت کردند: «ولایت فقیه چیزی نیست که به‌وسیله مجلس خبرگان ایجاد شود، آن را خداوند مقرر کرده است».

برتری قانون اسلامی و بنابراین فقها [ولی] فقیه، شورای نگهبان و قوه قضاییه، بنیانی را برای تحکیم سلطه روحانیت بر حکومت ایجاد کرد. انقلاب، مجموعه‌ای از نخبگان دینی و غیردینی، طبقات اجتماعی، احزاب و جنبش‌های چریکی‌ای که نمایندگی گستره‌ای از گرایش‌های مذهبی و سیاسی را برعهده داشتند، گردهم آورد. اینان گرچه همگی درصدد مبارزه با دشمن (استبداد پهلوی و کنترل خارجی) و دست‌یابی به هدفی مشترک (تحقق جامعه عادلانه و متساوی‌تر) بودند، اما هیچ‌گونه توافقی بر سر نوع رهبری حکومت جدید نداشتند. بسیاری برای آنچه در روزهای اولیه بعد از وقوع انقلاب رخ داد، آماده نبودند و اغلب به آثار امام خمینی [ره] و دیدگاه‌های او درباره ماهیت حکومت و سیاست ناآگاه بودند. انتقادات امام خمینی از شاه و فراخواندن وی به برپایی نوعی نظم سیاسی اجتماعی نوین، با سایر انتقادات وی از حکومت پهلوی متعارض نبود. با وجود این، مشاوران امام در پاریس و ایران که لحظه به لحظه بازگشت او را به ایران پی‌گیری می‌کردند، متفکرانی غیرروحانی بودند که تحت تأثیر جهان‌بینی «شریعتی» قرار داشتند. آن‌ها افرادی چون «ابوالحسن بنی‌صدر» - تحصیل‌کرده فرانسه - «صادق قطب‌زاده»، «منصور فرهنگ» و «ابراهیم یزدی» - تحصیل‌کرده آمریکا - بودند. حتی زمانی که امام

خمینی‌[ره] در مقام نماد اصلی و رهبر انقلاب مطرح شد، بسیاری از مبارزان انتظار داشتند که روحانیان بعد از پیروزی انقلاب، دوباره به همان مساجد و مدارس (جلسات بحث) بازگردند. هنگامی که [امام] خمینی‌[ره] در فوریه ۱۹۷۹ / بهمن ۱۳۵۷، «مهدی بازرگان» را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد، تنش و رقابت بین دو گروه رقیب، که به نظر می‌رسید دولتی دوگانه باشند، بالا گرفت: «روحانیان مبارز» که شوای انقلاب را در کنترل داشتند، و «کابینه بازرگان». در ۱۹۸۰ / ۱۳۵۹ «بازرگان» استعفا کرد و «بنی‌صدر» به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد و حزب جمهوری اسلامی که تحت کنترل روحانیان بود، اکثریت کرسی‌های مجلس را در انتخابات از آن خود کرد. اما اعتقاد «بنی‌صدر» مبنی بر این‌که روحانیان بیشتر نقشی غیرمستقیم دارند تا مستقیم، موجب شد با حزب جمهوری اسلامی که «آیت‌الله [سید] محمدحسین بهشتی» آن را رهبری می‌کرد، دچار مشکل شود. اگرچه «بنی‌صدر» در شکل‌دهی سازمان سیاسی و حوزه انتخاباتی خاص خودش شکست خورد، اما در ژوئن ۱۹۸۱، حزب مسلط مجلس یعنی حزب جمهوری اسلامی، او را استیضاح کرد و با تأیید امام از قدرت برکنار نمود.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی امنیت داخلی را برقرار کرد و نقش کنترل قدرت در ارتش را برعهده گرفت. کمیته‌های انقلاب و سازمان‌ها (بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی، کمیسیون بازسازی و نوسازی مناطق جنگ‌زده) در اقدامات زیادی از خدمات اجتماعی تا برقراری امنیت، درگیر بودند. مقامات و اعضای نهادهای حکومت سابق در ارتش، پلیس، وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس پاک‌سازی شدند و دگراندیشان اسلامی، غیردینی و چپ‌گرا سکوت کردند. انتصابات بر مبنای صلاحیت‌های انقلابی و صداقت ایدئولوژیکی صورت می‌گرفت. دفاتر حزب نهضت آزادی سرانجام تعطیل شد. «بنی‌صدر» به پاریس گریخت و «صادق قطب‌زاده» هم که شماری از پُست‌ها، شامل وزارت امور خارجه را در اختیار داشت، به‌خاطر مشارکت در توطئه ترور [امام] خمینی‌[ره] اعدام شد.

صدا‌های مخالفان روحانی و غیرروحانی، در زیر انتقادات انبوه روحانیت متعهد و غیرروحانیان و با اقدامات دولت برای تعبیر و حفظ تقدس ایدئولوژیکی، خاموش شد. روحانیان واقعی؛ محاکم عرفی را برچیدند و شبکه‌ای از واعظان مساجد که در مقام نمایندگان [امام] خمینی‌[ره] خدمت می‌کردند، روی کار آمدند. آن‌ها، ایرانیان را در هر جمعه، در نماز

موعظه می‌کردند و در مراسم سیاسی مذهبی به منظور اسلامی کردن و بسیج نمودن مردم در جهت ایدئولوژی حکومت، به ایراد خطابه می‌پرداختند.

در اوایل دههٔ ۱۹۸۰، اعضای «غیرروحانی درجهٔ دوم جمهوری اسلامی» که در دولت خدمت می‌کردند و در دیوان‌سالاری دولتی، موقعیت‌های حساسی در اختیار داشتند، به حمایت از روحانیت مبارز پرداختند. این دیوان‌سالاران غیرروحانی عموماً زمینهٔ تحصیلی و اجتماعی مشترکی داشتند. بیشتر آن‌ها زیر چهل سال و از طبقهٔ متوسط و خانواده‌های بازاری، و اغلب جزو نخستین نسلی بودند که تحصیلات دانشگاهی (اغلب در علوم و پزشکی) در داخل یا خارج داشتند و افرادی چون [میر] «حسین موسوی» نخست‌وزیر، «علی‌اکبر ولایتی» وزیر امور خارجه، و مقامات وزارتخانه‌ها، خدمات عمومی و اعضای مجلس نمایندگی آن‌ها را عهده‌دار بودند. بنابراین جمهوری اسلامی، بر مبنای اتحاد روحانیان و غیرروحانیان که به [امام] خمینی [ره] و انقلاب متعهد بودند، بنا شد، به‌رغم تمایزاتی که در دیدگاه و روش‌هایشان وجود داشت.

سرانجام، حکومت؛ سازمان‌ها و احزاب چپ‌گرا را حذف کرد. در سال‌های نخست بعد از انقلاب، رابطهٔ حکومت با چپ‌گراها، اگر نگوئیم حمایت‌گونه، حالتی از تساهل دوجانبه داشت. اما، مدت زمان کوتاهی بعد از عزل «بنی‌صدر» در ۱۹۸۱، گروه موسوم به مجاهدین [منافقین] علیه حکومت شورش کردند. آن‌ها با پاسداران انقلاب در سراسر کشور درگیر شدند و دست به ترور روحانیان برجسته زدند. اعتقاد بر این بود که آن‌ها، مسئولیت بمب‌گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی (ژوئن ۱۹۸۱) را که در آن «آیت‌الله بهشتی» - مؤسس حزب - و سایر سران حزب کشته شدند، برعهده داشتند. بمب‌گذاری بغدادی (اگوست ۱۹۸۱) موجب مرگ رئیس‌جمهور [محمد] «علی‌رجایی» و نخست‌وزیر [محمد] «جواد باهنر» شد. حکومت با دستگیری‌ها و مبارزات گسترده به‌مقابله [با عاملان بمب‌گذاری‌ها] برخاست و سرانجام موفق شد خطر داخلی [منافقین] را در حدود سال ۱۹۸۲، به‌طور مؤثری خنثی کند.

حزب توده، در درون نظام به فعالیت ادامه داد و از مجاهدین حمایتی نکرد. به هر صورت با گرم‌تر شدن روابط اتحاد شوروی با عراق در جریان جنگ ایران و عراق، حکومت بساط حزب توده را در ۱۹۸۳ برچید، بسیاری از سران و اعضای حزب را دستگیر کرد و سپس این حزب را غیرقانونی اعلام نمود. بنابراین در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ روشن شده بود که روحانیت انقلابی، حکومت خود را تحکیم کرده است.

صدور انقلاب

هدف اصلی سیاست خارجی ایران از همان آغاز به کار حکومت جدید، تبلیغ و گسترش اسلام انقلابی بود. این هدف در وظیفه‌ای ریشه داشت که قرآن برای مسلمانان در جهت تحقق و تبلیغ پیام الهی در سراسر گیتی معین کرده است. هدف صدور انقلاب با گسترش و فتوحات تاریخی اسلام (گسترش صلح اسلامی) تحت حاکمیت [حضرت] محمد [ص] و خلفای او همراه شده بود و این شیوه در دیدگاهی که قائل به تمایز بین دارالاسلام و دارالکفر است، انعکاس یافته بود. در حقیقت، قانون اساسی جدید ایران به وضوح نشانگر وجه اسلامی سیاست خارجی پویا و مبارزه‌جویانه‌ای است که هدفش اتحاد دنیای اسلام و گسترش حاکمیت خداوند در روی زمین است. آیت‌الله خمینی [ره] طرفدار انقلاب غیرفرقه‌ای یا جهانی اسلام بود؛ انقلابی که هدفش از بین بردن شکاف سنی و شیعه در اسلام و آزادی مسلمانان برحق شیعه و تمامی مظلومان جهان است. یکی از اهدافی که در قانون اساسی جدید بر آن تصریح شده، «تداوم بخشیدن به انقلاب در داخل و خارج» است و این، هدفی بود که بیش از سایر اهداف انقلابی، توجه رسانه‌های غربی را به خود معطوف کرد و در دل‌های غربیان و [سران] حکومت‌های کشورهای اسلامی هراس افکند. برنامه‌های «صدای انقلاب اسلامی» از مسلمانان کشورهای خلیج فارس و ماورای آن، درخواست می‌کرد که علیه حکومت‌هایشان قیام کنند. در این شرایط، هم لفاظی‌های تند ایران و هم واکنش‌های افراطی مخالفانش، تمیز اغراق انقلابی از واقعیت را مشکل کرده بود.

انقلاب ایران در زمان مناسب و در زمینه مساعد تاریخی اتفاق افتاد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و به‌ویژه در طی دهه ۱۹۷۰، اغلب مسلمانان جهان، شاهد احیای ایمان در زندگی فردی و اجتماعی‌شان بودند. توجه بیشتر به مناسک مذهبی (نمازخواندن، روزه‌گرفتن، پوشش مذهبی، ارزش‌های خانوادگی) با تأکید مجدد دولت و جامعه بر اسلام، همراه شده بود. دولت‌ها در لیبی، مصر، سودان، پاکستان و مالزی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و سیاست‌هایشان به اسلام متوسل شدند، در حالی که جنبش‌های مخالف نیز برای به دست آوردن حمایت مردمی، زیر چتر اسلام گردآمده بودند. بیانات و نهادهای اسلامی و نیز شخصیت‌های تاریخی اسلامی در سیاست مسلمانان به ابزاری تبدیل شدند که اغلب، حکام از آن برای تقویت ملی‌گرایی استفاده می‌کردند یا مخالفان حکومت برای به چالش کشیدن ایدئولوژی‌های «معتوف به غرب» و «ملهم از دین‌ستیزی» حکومت، بهره می‌بردند.

در تجربه و ایدئولوژی انقلابی ایران نشانه‌های زیادی است که با موضوعات و علایق احیاگرایانه در دیگر جوامع مسلمان، شدت یافت. نخستین و مهم‌ترین عاملی که موجب شد انقلاب ایران به‌مثابه انقلاب اسلامی تلقی شود، ناشی از ایدئولوژی اسلامی و رهبران روحانی و غیرروحانی آن بود که ایدئولوگ‌های اولیهٔ جمهوری اسلامی، «آیت‌الله خمینی» [ره] و «دکتر علی شریعتی»، آن را طرح کرده بودند. این‌گونه بود که این انقلاب، نخستین نمونهٔ انقلابی موفق و ملهم از اسلام بود. دوم این‌که، انقلاب سفید شاه، به‌مثابه الگوی اصلی نوسازی به سبک و شیوهٔ غربی در خاورمیانه، زمینه‌ای وسیع برای نارضایتی‌های گسترده ایجاد کرد؛ نارضایتی‌هایی که بخش عمدهٔ آن از ناحیهٔ مسلمانانی بود که در مقام منتقدان سرسخت معتقد بودند که الگوهای توسعهٔ غربی فقط برای طبقهٔ متمایز نخبهٔ شهری سودمند است و به‌دلیل رواج وابستگی سیاسی و فرهنگی به غرب، به استقلال و حاکمیت ایران لطمه می‌زند. سوم این‌که، واکنش علیه «غرب‌زدگی» با مفهوم نویی از افتخار به گذشتهٔ شکوهمند و جست‌وجوی هویتی که بر اصالت و بازگشت به ارزش‌های بومی یا تحصیل مجدد آن تأکید داشت، همراه بود. و چهارم این‌که، به‌رغم تمایزات گسترده بین جوامع مسلمان، بازگشت به گذشته به معنای احیای مجدد تاریخ و میراث اسلامی آن‌ها بود.

برای مدتی، تجربهٔ احیاگرانهٔ اسلامی از شکست و سرخوردگی غربی‌کردن، با افتخار قدرت نویناد و موفقیت اقتصادی امت مسلمان که تحریم نفتی ۱۹۷۳ مظهر آن بود، جبران شد. ایران، نخستین انقلاب سیاسی «اسلامی» موفق را به جهان عرضه کرد؛ انقلابی که به‌نام اسلام و با شعار «الله‌اکبر» بر مبنای ایدئولوژی و نمادگرایی شیعه و رهبری روحانیت و غیر روحانیت اسلام‌گرا استوار بود و مسلمانان سراسر جهان از ثمرهٔ آن‌که همانا اوج گرفتن مفهوم هویت اسلام، بازگشت غرور و اقتدار مسلمانان در جهانی که تحت سلطهٔ ابرقدرت‌هاست، محظوظ شدند. علاوه بر این آیت‌الله خمینی [ره] تجربهٔ ایران را راهنمایی برای تغییر سیاسی و ایدئولوژیکی امت جهانی اسلام می‌دانست. برنامهٔ او متحدکردن تمام مسلمانان در نبردی سیاسی و فرهنگی علیه شرق و غرب بود. با پیروزی در این نبرد، ایران آماده بود تا اصول خود را در کشور خویش و جهان خارج از آن، تبلیغ کند.

اصول ایدئولوژی اسلامی ایران بی‌درنگ به‌مثابه معیار شناسایی فعالان اسلامی در جهان طرح شد که از آن میان، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(۱) تأکید مجدد بر اسلام به‌مثابه شیوه زندگی تمام عیار؛ (۲) اعتقاد به این‌که پذیرش الگوری غیردینی و غربی جدایی دین از دولت سرمنشأ تمام مصایب اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی جوامع مسلمان است؛ (۳) اعتقاد راسخ به این‌که بازگشت قدرت و موفقیت‌های مسلمانان نیازمند برگشت به اسلام و حاکمیت دین الهی به‌جای سرمایه‌داری غربی و روسیه ملهم از مارکسیسم و سوسیالیسم است؛ (۴) معرفی دوباره شریعت (قانون اسلامی) به‌مثابه طرح اسلامی جامعه‌ای مطلوب که اجتماعی عادلانه و اخلاقی از مؤمنان است؛ (۵) تمایل به نبرد (جهاد) علیه تمام ناراستی‌ها، حتی اگر لازمه آن تحمل سختی‌ها و در صورت لزوم به شهادت رسیدن در راه خدا باشد.

در حالی‌که تصورات زیادی در سراسر جهان اسلام در حال جولان بود، موفقیت‌های انقلاب ایران، شماری از حکومت‌های مسلمان را بیمناک کرد. هیئت‌هایی از رهبران مسلمان از شمال آمریکا تا جنوب شرق آسیا (از جمله «صادق‌المهدی» از سودان، «انور ابراهیم» از مالزی و «نور میسوری» از فیلیپین) برای عرض تبریک به [امام] خمینی [ره] به تهران سفر کردند. شیعیان در سایر کشورهای خلیج فارس و پاکستان که اقلیت مهمی را تحت حکومت سنی‌ها تشکیل می‌دادند، جسورانه هویت فرقه‌ای خودشان را اظهار کرده، مراسم عبادی خود را به‌جای آورده، نارضایتی خود را از حکومت موجود، بیان نمودند. گروه‌های سنی همانند شیعیان از مصر (جمعیت میانه‌رو اخوان‌المسلمین و تندرو الجهاد) تا مالزی (ای بی آی ام، جنبش جوانان مسلمان مالزی، و مبارزان پی ای اس، حزب اسلام در مالزی) ملهم از نمونه ایران بودند. «یاسر عرفات» یکی از نخستین هیئت‌هایی را که به ایران آمد، رهبری کرد. جایی که او دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین (پی ال اُ) را در ساختمانی که قبلاً مأموران اسرائیلی در آن مستقر بودند، افتتاح نمود. در همین زمان حکام مسلمان و مخالفان اسلامی با «شبه خمینی» خواندن دشمنان خویش، دولت ایران را به‌دلیل نفوذ بی‌جا در سیاست داخلی خود، متهم می‌کردند.

حکام کشورهای خلیج فارس به‌ویژه، از جذابیت، زبان و الگوری انقلابی ایران بیمناک بودند. در عراق، جایی که شیعیان حدود ۶۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، حکومت یعنی سوسیالیستی صدام حسین با بروز شورش‌هایی در کربلا، نجف و کوفه (ژوئن ۱۹۷۹) به لرزه افتاد. [امام] خمینی [ره]؛ «صدام حسین» را به کفر محکوم کرد و [مردم عراق] را به سرنگون کردن حکومت وی فراخواند. «صدام حسین»، با تشویق اعراب ایران به شورش، به مقابله برخاست.

در همین زمان «آیت‌الله محمدباقر صدر» - یکی از برجسته‌ترین و بانفوذترین روحانیون شیعه - از انقلاب ایران و [اندیشه] حکومت مبتنی بر [ولایت] فقیه [امام] خمینی [ره] استقبال کرد. حکومت عراق به ارتباط ایران با شیعیان فعال عراق، به‌ویژه حزب الدعوه و مجاهدین که در ۱۹۷۹ تشکیل شده بود، مظنون شد. رهبران شیعه دستگیر شدند. «آیت‌الله صدر» - کسی که حکومت بعث عراق را غیراسلامی خواند و هرگونه معامله‌ای را با آن حرام اعلام کرد - در آوریل ۱۹۸۰ اعدام، و حزب الدعوه، غیرقانونی اعلام شد. در فضایی که دو دولت [عراق و ایران] بر مبنای خصومت‌های عربی - ایرانی و رقابت‌های سنی - شیعه که قرن‌ها سابقه داشت، با یکدیگر رفتار می‌کردند، اوضاع به سرعت به وخامت گرایید. در بیست و دوم سپتامبر ۱۹۸۰ / سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ عراق به خاک ایران تجاوز کرد و جنگی آغاز شد که حدود هشت سال به طول انجامید.

[امام] خمینی [ره] به‌ویژه از حکومت‌های عربستان و کشورهای خلیج [فارس] انتقاد کرد؛ هم به دلیل این‌که حکومت آن‌ها حکومت پادشاهی غیراسلامی بود و هم به دلیل روابط اقتصادی و نظامی دولت این کشورها با ایالات متحده که [امام] از تأثیر روابط سست و بی‌پایه این کشورها با امریکا، با تعبیر «اسلام امریکایی» یاد می‌کرد. نوارهای سخنرانی و اعلامیه‌های [امام] خمینی [ره] و برنامه‌های روزانه بخش عربی رادیو ایران، انتقادات [امام] خمینی [ره] و دستورات او را بیان می‌کرد:

«حکام عربستان سعودی لباس مسلمانان را می‌پوشند، اما شیوه زندگی آن‌ها تجمل پرستانه، بی‌شرمانه و مبتنی بر هوا و هوس است. ثروت‌های مردم را می‌گیرند و آن را تلف می‌کنند. به قماربازی، شراب‌خواری و می‌گساری مشغولند، [در این صورت] تعجبی نخواهد داشت اگر مردم از مسیر انقلاب حرکت کنند، به خشونت دست بزنند و مبارزه‌شان را برای تحصیل منافع و حقوقشان ادامه دهند».

در نوامبر ۱۹۷۹ عربستان سعودی با وقوع دو انفجار به لرزه درآمد. در بیستم نوامبر، زمانی که مسلمانان خود را آماده ورود به هفدهمین قرن حکومت اسلامی می‌کردند، مبارزان سنی عربستان سعودی که پادشاهی سعودی را محکوم می‌نمودند، مسجد بزرگ مکه [مسجد الحرام] را به مدت دو هفته تصرف کردند. [امام] خمینی [ره] در این باره گفته بود که دست امریکایی‌ها در پشت جریان اشغال مسجد است. [در آن زمان] برای این‌که به سفارت‌خانه‌های آن کشور حمله

شود، سفارت امریکا در اسلام‌آباد پاکستان به آتش کشیده شده بود. در حالی که عربستان سعودی از واقعه تصرف مسجد بزرگ [مسجد الحرام] سردرگریان بود، شورش‌هایی در استان ثروتمند نفتی عربستان (الحصا) که ۲۵۰۰۰۰ نفر از شیعیان، ۳۵ درصد جمعیت را شامل می‌شوند، به وقوع پیوست. احساسات و اعتراضات سرکوب شده شیعیان، که از تبعیض حکام سنتی آزرده‌خاطر، و خواهان توزیع عادلانه‌تر درآمد نفت و خدمات عمومی بود، در پاسخ به انقلاب ایران و به نشانه سپاس از پیروزی [امام] خمینی [ره]، فوران کرد.

حوادث در اوایل دهه ۱۹۸۰ چیزی برای فراگیری بین مسلمانان و دولت‌های غربی نداشت. بیانیه‌هایی که دولت ایران صادر می‌نمود، همراه با رهبری روحانیانی که به سیاستی توسعه‌طلبانه دعوت می‌کردند، اوضاع را وخیم‌تر کرد. رئیس‌جمهور «آیت‌الله سید علی خامنه‌ای»، به ائمه جماعات چهل کشور توصیه کرد تا مساجدشان را به «پایگاه عبادت و [مبارزه] فرهنگی و نظامی [برای]... آماده ساختن زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی در تمامی کشورها» تبدیل کنند. جنگ ایران و عراق، روابط ایران با همسایگانش را ملتهب کرد. کشورهای خلیج [فارس]؛ شورای همکاری خلیج [فارس] (جی سی سی) را تشکیل دادند و حمایت‌های مالی چشمگیر خود را به عراق آغاز کردند. [امام] خمینی [ره] این کشورها را به «بازگشت به دامن اسلام، رهاکردن رژیم صدام حسین در بغداد و تلف نکردن ثروت ملت‌هایشان» فراخواند و سعودی‌ها نیز در مقابل این بیانات تند و خشونت‌آمیز واکنش نشان دادند.

ایران از مراسم سالانه (حج) در مکه برای تبلیغ پیام انقلابی‌اش استفاده کرد. «آیت‌الله خمینی» [ره] و سایر روحانیان برجسته ادعای سعودی‌ها را مبنی بر این‌که حافظان مکانی مقدس‌اند، رد نموده، از این [اندیشه] که حج ابعاد سیاسی دارد، دفاع می‌کردند. در مراسم حج زائران ایرانی، ضمن حمل تصاویری از [امام] خمینی [ره]، شعارهایی علیه امریکا، شوروی و اسرائیل سر می‌دادند و همین امر نیروهای امنیتی سعودی را در ژوئن ۱۹۸۲ ناچار به رویارویی با آن‌ها کرد. برخوردها در طی سال‌های بعد همچنان ادامه یافت و در ۱۹۸۷ زمانی که بیش از چهارصد نفر از زائران در رویارویی با نیروهای امنیتی سعودی، جان خود را از دست دادند، به اوج رسید.

بحرین و کویت نیز با شورش شیعیان، تهدید شده بودند. در سال ۱۹۸۱ حکومت بحرین کودتای الهام‌گرفته از ایران را که جبهه‌رهایی بخش بحرین آن را رهبری می‌کرد، خنثی نمود.

کویت، کشوری که ۳۰ درصد جمعیتش را شیعیان تشکیل می‌دهند، با بمب‌گذاری در سفارت‌خانه‌های آمریکا و فرانسه در ۱۹۸۳ و وقوع ناآرامی بین شیعیان در ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹، دچار آشوب شد.

به‌رغم این آشوب‌های پراکنده و ترس حکومت‌ها از بروز ناآرامی‌های توده‌ای، نظیر آن‌چه در ایران به وقوع پیوست، جای تعجب است که ایران انقلابی در سازمان دادن به شیعیان عراق و مردم کشورهای خلیج [فارس] ناموفق بوده است. به‌طور کلی، اغلب شیعیان عراقی که اکثریت بدنه ارتش عراق را تشکیل می‌دادند به ملت خود در مقابل هم‌کیشانان در ایران وفادار ماندند. دسته‌های خشونت‌طلب در کشورهای خلیج [فارس] نتوانستند به جنبش‌های مهم انقلابی تبدیل شوند، به‌طوری‌که حکومت‌ها با استفاده از سیاست سرکوب از یک‌سو و تأمین نیازهای اقتصادی از سوی دیگر و به‌عبارت دیگر با پرداختن به اعتراضات اقتصادی اجتماعی، اقدامات امنیتی و تعقیب ناراضیان را مدّ نظر قرار دادند.

تجربه لبنان در دهه ۱۹۸۰ برخلاف آن‌چه در کشورهای خلیج [فارس] رخ داد، بسیار تند و تیز بود. پاسداران انقلاب به لبنان وارد شدند و جمهوری [اسلامی] به مبارزان شیعی یا سازمان‌هایی چون «امل اسلامی»، «حزب‌الله» و «الجهاد» که با شبه‌نظامیان مسیحی و مسلمان به یکسان مبارزه می‌کردند و هدف نهایی آن‌ها ایجاد حکومتی اسلامی بود، کمک‌های مادی، آموزشی و مالی عرضه می‌کرد. شاید به‌همین دلیل هرچا خبری از بمب‌گذاری در ماشین‌ها و سفارتخانه‌ها، گروگان‌گیری، یا مواردی از این دست می‌شود، ایران در معرض سوءظن قرار دارد و شاید لبنان، هوشیارانه‌ترین و جسورانه‌ترین نمونه از تأثیرپذیری مستقیم از انقلاب ایران باشد.

در پی آتش‌بس در ۱۹۸۸ که به جنگ ایران و عراق پایان داد، ایران متوجه وظیفه دشوار بازسازی شد. تلفات انسانی و اقتصادی جنگ کمرشکن بود. دفاع از اسلام و ملت ایران، نیازمند وحدتی ملی بود تا بتواند توجه مردم را از مشکلات جدی داخلی به خود معطوف کند.

دست‌نیافتن به پیروزی، اقتصادی جنگ‌زده و وضعیت نابسامان زندگی در ایران، ژرف‌نگری در اهداف انقلاب را موجب شد. همچنین به نارضایتی‌ها و وخیم‌تر شدن تمایزات ایدئولوژیکی حکومت درباره راهبردهای بازسازی ملی و صدور انقلاب انجامید. تقسیماتی که در درون نخبگان حاکم از آغاز جمهوری اسلامی وجود داشت، در منازعات بین پیشروها و میانه‌روها، گفت‌وگوهای پارلمانی و به‌ویژه در جنگ ایران و عراق هرچه بیشتر خود را نشان داد.

در حالی که کانون رهبری ایران به انقلاب متعهد بود، گروه‌های رقیب در موضوعات خارجی و داخلی نظیر اصلاحات ارضی، بومی کردن، تبلیغ انقلاب در خارج و از سرگیری روابط با غرب، باهم اختلاف داشتند.

تلاش‌های بعد از انقلاب که در جهت پیدا کردن بدیلی اسلامی و استفاده از آن در برنامه‌نوسازی شاه صورت گرفت، شکاف عمیقی بین کسانی که هوادار آزادی بخش خصوصی بودند، از یک‌سو و کسانی که از اصلاحات اقتصادی اجتماعی ریشه‌ای با کنترل دولت بر بخش اقتصاد دفاع می‌کردند، از سوی دیگر، ایجاد کرد. این تمایزات، با تفسیرهای متمایز از حقوق اسلامی و منافع متضاد طبقاتی تقویت شد. پارلمان در پی تصویب قوانینی بود که از طریق اصلاحات ارضی، گسترش کنترل دولت بر اقتصاد و محدود کردن تجارت آزاد، تغییرات اساسی اجتماعی ایجاد کند. اما بازاریان که ستون فقرات مالی علما و انقلاب بودند همراه با زمین‌داران و... به شدت با چنین اقداماتی مخالفت کردند و آن‌چنان نفوذ خود را به کار گرفتند که شورای نگهبان ناگزیر اصلاحات قانونی را در مخالفت با قانون اسلامی و تو کرد. در حالی که سنت‌گرایان تمایل به پیروی از هنجارهای گذشته داشتند، اکثر اصلاح‌طلبان رادیکال مدعی بودند که واقعیت‌های جدید، نیازمند تفسیرهای حقوقی تازه است.

بین آگوست ۱۹۸۸ و فوریه ۱۹۸۹، همزمان با تسلط یافتن عمل‌گرایان، روابط با غرب به گرمی گرایید، رفت و آمد هیئت‌های سیاسی و اقتصادی غربی افزایش یافت و ایران، در سازمان ملل و از طریق هیئت‌های بین‌المللی تلاش کرد تا تصویر مناسبی، به‌ویژه در زمینه حقوق بشر، از خود نشان دهد. همان‌گونه که بسیاری از تحلیل‌گران، سرگرم جریان عادی شدن روابط با غرب بودند و حتی احتمال پیشرفت در روابط ایران با ایالات متحده وجود داشت، موجی ناگهانی در فوریه ۱۹۸۹ با انتشار کتاب *آیات شیطان* «سلمان رشدی»، آغاز شد. [امام] خمینی [ره]، این کتاب، ناشران آن و همچنین انگلیس و آمریکا را محکوم کرد و فتوای او برای اعدام نویسنده کتاب، بحرانی بین‌المللی به وجود آورد، از جمله شورش‌ها و قتل‌هایی در پاکستان و هند در حین برگزاری جشن‌های مربوط به دهمین سالگرد انقلاب ایران، به وقوع پیوست.

مسئله «سلمان رشدی» موجب شد حکومت از نفوذ اردوی منقطع‌تر عمل‌گرا، به دور بماند و در ضمن فرصتی برای احیای رهبری اسلامی [امام] خمینی در عرصه جهان اسلام و برانگیختن

دوباره شور و اشتیاق مبارزه در راه اسلام در میان مسلمانان جهان، فراهم شود و توجه مردم از مشکلات آزردهنده اقتصادی - اجتماعی به این مسئله معطوف گردد.

ده سال پس از انقلاب، بازهم ایران، خویش را بر سر دو راهی دیگری می‌دید؛ به لحاظ بین‌المللی نسبتاً در جامعه بین‌المللی منزوی بود. به علاوه، زیاده‌روی‌های انقلاب بسیاری از حامیان اولیه‌اش را در جهان اسلام، سرخورده کرده بود. از سوی دیگر، جنگ با عراق، علاوه بر تلفات اقتصادی و انسانی بسیار، فضایی برای فرصت‌های جدید و آرزوهای تحقق نیافته، فراهم آورده و خود نیروی بالقوه‌ای برای ظهور برخی مشکلات جدی شده بود. نیاز به بازسازی پس از جنگ، تعمد به ساختن جامعه‌ای مبتنی بر عدالت که در آغاز انقلاب وعده داده شده بود و نزاع بر سر قدرت، همگی چالش‌های جدی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌روند.

پی‌نوشت

۱- مشخصات کامل منبعی که این مقاله براساس آن ترجمه شده، به شرح زیر است:

Esposito, John. L. "The Iranian Revolution: A Ten year Perspective", in John. L. Esposito (ed.), *The Iranian Revolution: Its Global Impact* (Florida: Florida International University Press, 1990), 17-39.

۲- شورایی بودن رهبری در قانون اساسی؛ در بازنگری سال ۱۳۶۸ حذف گردید (م).

۳- نهاد نخست‌وزیری در قانون اساسی؛ در بازنگری سال ۱۳۶۸ حذف گردید (م).

کتابنامه

- Akhavi, Shahrugh. "Iran: Implementation of an Islamic State", in *Islam in Asia: Religion, Politics, and Society*, ed. John L. Esposito (New York: Oxford University Press, 1987), 31.
- Al-e-Ahmad, Jalal. *Garbzadegi* (Weststruckness), trans. John Green and Ahmad Alizadeh (Lexington, Ky.: Mazda Press, 1982), 11, 59.
- Algar, Hamid. "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran", in *Scholars, Saints, and Sufis: Muslim Religious Institutions Since 1500*, ed. Nikki R. Keddie (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972), 247.
- Amir Arjomand, Said. *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran* (New York: Oxford University Press, 1987), 164.
- Bakhsh, Shaul. *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984), 85.
- "Constitution of the Islamic Republic of Iran", *Middle East Journal* 34 (Spring 1980): 185.
- Goldberg, Jacob. "The Shii Minority in Saudi Arabia", in *Shiism and Social Protest*, ed. Juan R. I. Cole and Nikki R. Keddie (New Haven: Yale University Press, 1986), 243.
- Hiro, Delip. *Iran Under the Ayatollahs* (London: Routledge & Kegan Paul, 1985), 348.
- Hooglund, Eric. "Iran 1980-85: Political and Economic Trends", in *The Iranian Revolution and the Islamic Republic*, 2d ed., Nikki R. Keddie and Eric Hooglund (Syracuse N.Y.: Syracuse University Press, 1986), 20-21.
- Hudson, Michael C. "The Islamic Factor in Syrian and Iraqi Politics", in *Islam in the Political Process*, ed. James P. Piscatori (Cambridge: Cambridge University Press, 1983), 86ff.
- Khomeini, Ruhollah. *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*, trans. Hamid Algar (Berkeley: Mizan Press, 1981), 182-185.
- Shariati, Ali. *On the Sociology of Islam* (Berkeley: Mizan Press, 1979), 17.